

از آن هوا و خون خارج میشود و قوت هاضمه اعضا این است که سبب آن جمله اعضا در شبیه با سیل های آنها غذای خود را از خون میبرد و در عروق میگردد و هر قدر که خون برای تغذیه در اعضا منجذب میشود بجای آن خون دیگری آید تا غذای عروق را تر نماید پس سبب و اعانت این امور خمره دوران خون پیدا شده و باقی میماند هفتاد و هشتاد و نود اما اینکه چگونه خون در جانب واحد راه واحد جاری میشود یعنی از بطن ایسر قلب وقت انقباض آن چاره شریان عظیم میروند و باز بسوی ریه جری جاری میگردد یا آنچه از جگر یا از سینه جانب بطن ایسر قلب می آید چاره باز بسوی کبد یا سردیس میروند پس آنکه پیش از اینست که خالق حکیم غنی یازده گانه را در قلب متناقد و ابواب آن بطور ویژه خلق فرموده باین نحو که از عتشی اندرون دل در قلب ایسر برنفتد آن هستند که مثل باب است و از آن خون از آن ایسر در بطن مذکور میروند و سه غشا در بطن ایسر برنفتد آن هستند که مثل باب است و از آن خون از کبد و سردیس در آن ایسر آمده در آن داخل میشود و سه غشا در شریان عظیم که از بطن ایسر رسته و موسوم به آواز شاک است میباشد و سه غشا در شریان عظیم که در بطن ایسر قلب است و از آن خون از دل در ریه در دوران ثانی میروند و خلق فرموده پس بدینجهت این غشیه خون از راه متحد خود جاری میشود و پیش میروند و باز پس می آید چه این غشیه بطور دروازه درین مواضع هستند که وقت آمدن خون در قلب کشاده شده راه می دهند و وقت بیرون رفتن آن از دل بسته شده از باز پس آمدن خون مانع میشوند مثلاً در بطن ایسر قلب جایکه خون از آن بطن مذکور در بطن آن میروند و غشا هستند که وقت رفتن خون در آن کشاده میشوند و وقت دفع شدن خون آن در شریان عظیم بحکمت انقباضی قلب بند شده ازین سو خون را راه نمی دهند پس لامحال بسوی شریان عظیم جاری میگردد و همچنین در شریان عظیم مذکور که سه غشا هستند آنها از واپس آمدن خون از شریان بسوی دل مانع میشوند بالجهت وقت آمدن خون از خارج در دل این دروازه های غشای بسوی باطن کشاده میشوند پس منتفع میشوند خون در آن در می آید و وقت خارج شدن ازین اعضا دروازه های مذکور بسوی خارج کشاده میشوند و بعد خروج دم بنده میگردند و این ترتیب کشادن دروازه ها بسوی باطن و بسوی خارج مختلف هستند از جانب حکیم علی الاطلاق نموده شده بحکمتی اذ اتا ملتها عرفتها و همچنین باورده بدینجهت وجود و لغت خون باز پس جاری نمیشود خصوصاً در او را که زیر جلد دست و پا هستند چه و لغت آنها از یاد خون از باز پس آمدن منع میکند خصوصاً وقتیکه از حرکات عضلات بدن عروق منقبض شده خون از رسیدن اثر غمزه میخواهد که منبسط شده باز پس آید پس در اینجا بدینجهت و لغت باز پس نمیروند چه آنچه و لغت پیش محل ماندن خون است کشاده و لغت راه میبرند و از لغت که پس خون است بند شده آنرا از باز پس آمدن منع میکند و ازین جهت وقت انقباض خون پیش میروند و باز پس میگردند و در آن آن بر حال خود قائم میمانند و بیان و لغت در کتاب امراض خاصه و فصل و اولی که از امراض طرفیه است مفصل نوشته شده و در مشقه فلج رجع الیه همچون تا اینجا از بیان حقیقت تولد دم و بیان دوران تلاطم آن در دوران خون و بیان کارهای غشیه آن و اینکه اسباب دوران چند اند و چگونه و دوران آن بر نحو واحد جاری میگردند

تفاوت سبب تغذیه برای دوران خون در بطن ایسر

و

فراغ حاصل شد لکن اکنون آنچه حال آن دیده میشود مع فوائد دیگر بیان کرده میشود پس بدانکه چون خون را بجز این که در
 در اعضای حیوانات لطیف اجزا مثل منقذ می بینند باین نحو که یکپای از آن بر که ام شی حاصلست توی سطح نهاده خورده بیا
 بران اشته می بینند و چه در آن دیده میشود کی آب و دیگر نقاط سرخ و سفید این آب را که در بدن حیوان زنده می بینند طبع
 انگیزی لاگرسان گوشت یعنی آب خون نامند و نقاط مذکوره را که در آن دیده می شود طبع انگیزی که سیکل یعنی جسم خرد می گویند
 و لاگرسان گوشت از رنگ خالی و مثل آب صاف است اما هرگاه خون از بدن بر آورده شود و جای و ظرفی مجتمع گردد و سرخی نقاط
 سرخ آن دیده میشود که آنرا ریڈ کر سیکل گویند یعنی جسم خرد سرخ و آنچه نقاط سفید در خون یافته میشوند آنرا هویت کر سیکل
 یعنی جسم خرد سفید و هم لفت کر سیکل میگویند یعنی جسم خرد سفید شایه بلطف یعنی جسم خرد شایه به نقطه کلیوس زیرا که اطلاق لغت
 کبیر چون غشایه شایه نقطه لغت یعنی آبیکه در لغت فانگ یعنی بخاری آب برنده از خون یافته میشود و هرگاه خون از شریان خارج
 میگردد بسیار سرخ میباشد و آنرا لغت انگیزی اریٹریل بلذت لغت و سکون رای ممل و کسرتای هندی و سکون یای
 قناده تختانی و کسرتای ممل و فتح یای ثناده تختانی و سکون لام و کسرتای موصده و فتح لام و سکون ڈال هندی یعنی خون
 شریانی نامند و اریٹریل سم قدیم است یعنی جسم پر پرواز زیرا که قدما میدانستند که در شریان هوا یعنی روح زیاده میباشد
 شریان را باین اسم موسوم ساختند و چون از او روزه خون خارج میشود مائل به سپاهی میباشد و آنرا ونیس بلذت یعنی خون
 وریدی نامند زیرا که ونیس لغت انگیزی یعنی در پست و هرگاه خون مازاد عروق بر آورده در ظرفی نهنگ پس آن با اول غلط
 میشود بعد در اندک زمان مثل غشای غلیظ میگردد و بعد که شستن مدت بسیار بران اول آب بر سر آن ظاهر میشود من بعد
 گردان برکناره های آن آب پیدا میشود تا آنکه خون بمنجه که بطور غشایه شده بود در آن آب مثل حله منقوع در آب
 حرکت میکند و بنسبت سابق مقدار آن بسی منبسط و پست در هم کشیده محسوس میشود پس باید دانست که آب
 که از آن بعد ایجاد شده آن آب خون میباشد و باین نحو جدا میشود که هرگاه خون از ورید بیرون آید فائبرن که در است
 از خون جدا میشود و چون از خون جدا میشود ریشیه کشیده بصورت شبکه میگردد و نقاط خون را در خود میگیرد و در
 نقاط در آن مجوس میشوند پس هرگاه و هر قدر که از رسیدن هوای سرد این ریشیه با بر خود تشنج و در هم کشیده میشوند
 مقدار آن صغیر میگردد و از انضغاط نقاط خون آب از آنها جدا میشود و چونکه درین آب فائبرن نمی باشد لکن این
 آب را در لغت انگیزی با اسم سیرم یعنی آب خالص مذکوره اند بخلاف آبیکه در خون اندرون عروق حیوان دیده میشود
 و در آن فائبرن هم مخلوط باشد پس آنرا با اسم لاگرسان گوشت موسوم میگردند بالجمله آبیکه از خون بعد بیرون آمدن از عرق مجتمع
 و منجم شدن در ظرف جدا میشود پیاپی نش کرده تا آنچه بطور جسم غشای میشود فائبرن است و آنچه صغیر میشود نقاط خون اند
 که در فائبرن مجوس شده بودند بالجمله خون از اجسامی چند مرکب است و در امتحان بحساب اوسط ثابت شده که هرگاه هزار توله
 خون را بگیرند و بکل کیمیای اجسام مذکوره را جدا کنند اجزای ترکیبی خون در آن بر این مقدار یافته میشوند که در هزار توله خون

هفت صد و هشتاد و چهار توله آب میباشد و الیوه من یعنی سفیدی میزنند هفتاد توله بود و فابرن دو توله و شش توله میباشد
 و نیم خرد که بطریق اذ و آنرا که سبک گویند یکصد و سی و یک توله بود و سوسمت یک توله و قدری کم از ربع توله بود و آنچه
 از زمین و نباتات پدید آید از خون داخل میشود در یکبار توله خون کلوراند سو و نیم یعنی نیک سله توله و شش عشر یک توله و
 پنجم کلوراند سی و شش حصه از صد حصه یک توله میباشد و سو و افاستکامه و عشر یک توله و سو و اکار بناس هشتاد
 و چهار حصه از صد حصه یک توله و سلفیت آن سو و یعنی سو و اسلفاس است و هشت حصه از صد حصه یک توله میباشد
 و نیم یعنی مرکب از فاسفت افلاکم و میکندش با در خون میباشد که از زیادتی آن گاهی در گره و ستانه سنگ پیدا میشود و آن
 در مقدار در یکبار توله است و پنج حصه از صد حصه یک توله که شده باشد بود و میباشد و اینها اوکسانید آن آیرن ما سفت
 آیرن که هر دو از قسم آهن اند پنج حصه از صد حصه کیتوله میباشد و این اجزای اصلیه ترکیبه خون اند و سواي آن آنچه
 بطریق فصول و چک خون در آن میباشد مثل صفرا و هوای زغالی که آنرا کابانک امیند گویند یا هوای الیه نیالی و غیر آن
 که شش بیستند و نیز گویند که در جلد از خون دور کرده میشوند اینها در هر توله خون پنج توله و شش باشد میباشد
 و هرگاه خون را در ظرفی کرده بر آتش نهند تا آب سوخته اجزای ترکیبی خون که سواي آب اند خشک شده باقی ماند و از آن
 که در ظرفی گیرند و عمل کیمیای آنرا تحلیل کرده استخوان کنند که این یعنی زغال در صد توله خون یا بس تخاه هفت توله و
 نیم توله یافته میشود و با سدر و جن هفت توله و یک عشر توله میباشد و پنجاه و هفت توله و چهار عشر از یک توله بود و کسین
 خون زله و دو عشر کیتوله در آن میباشد و شش بفتح الف مسکون یا ی نشانه تخماتی و کشرین مجر و سکون بین مملکه که معنی کشر
 چهار توله و چهار عشر کیتوله میباشد و این خاکستر که در خون یا بس یافته میشود همان اجزای طویه فلکهارانند که مثل کلوراند
 سو و پنجم کلوراند سو و افاستکامه و سو و اکار بناس و سو و اسلفاس و سی مرکب از فاسفت افلاکم و میکندش با سدر
 و کسین که بعد خشک شدن خون بر صورت خاکستر یافته میشوند و هرگاه خون تازه را در ظرفی گرفته قبل از آن که در ظرف
 و غیره را که بصورت قلم خشن باشد در آن انداخته جلد جلد حرکت دهند فابرن از خون جدا شده بر این چوب قلمی شکل
 و بجز میشود و رنگ هرگاه خون تازه را در ظرفی که سطح باطن آن خشن باشد بگیرند بر مقامات خشن آن جای که ارتفاع بطور
 نقاط زیاد باشد آنجا فابرن بزودی بجز میشود و همچنین در بدن انسان جایکه در مجاری دم خستونت یافته می شود مثل
 مجاب اندرون قلب هرگاه متورم شود و چونکه در پرده موصوفه خستونت است و بسبب ورم این خستونت زیاد میشود
 ابتدا آنجا خون بزودی بجز میشود و هم هرگاه برودت قلبه خون میرسد فابرن بجز میشود چنانکه در مرض صیه و بانی
 هرگاه در آن قوت و حرارت کم میشود و در استخوان حرارت یسباب در تمام میتر تا نود و پنج یا شش میرسد درین وقت
 بجز شدن فابرن میباشد و اکثر موت صاحب بیخته همین طور میشود که در آن خون بر اصل قلب منجمد میگردد و هرگاه از بعضی
 و در آن خون را سبک کند چنانکه در اینوزرم که درم شتران است سر عرق را از رسته محکم می بندند تا خون در آن جاری شود

در این

درین وقت هم فایزین منجمد میشود و ایضا باید دانست که هرگاه برف زیاد در خون تازه اندازند خون حق میماند و منجمد نمیشود
 همچنین هرگاه که از هم چیز از قسم تک و کفار و هر شانس که باشد یا ایونیا و غیره در خون اندازند از آن هم خون سالم میماند و منجمد نمیشود
 پس هرگاه خوف انجماد خون در بدن شود در هر مرضی که باشد ایونیا یا شانس هر قسم یا سواکار شانس زیاد و نشانها با آنست
 که فائده ایجاد فایزین در حال صحت در خون بنا بر حفظ خون است از جریان زیر که هرگاه از رسیدن منجمد خون در بدن جاری
 میشود فایزین بر همین منجمد شده منع جریان خون میکند و فائده تولید ایلیوسین یعنی سفید بویض در خون است
 که از آن فایزین پیدا میشود و نیز غشای خادار و غشای ریشیدار و جلد بدن ناخن و موهای بدن همه از سفید بویض
 پیدا میشوند و ایضا غشای ریدر پیکل یعنی جسم خرد و سرخ که در خون است هم از آن پیدا میشود و اما فائده ریدر پیکل در
 خون پس بسبب آن خون هوای آکسیجن را کشیده و در کسب اعضای بدن میرساند و ایضا فائده دیگر آنست که از جسم خرد
 نهمه غذای دماغ و عضلات بدن میدهد یعنی همین اجزای سرخ خرد و غذای عضلات دماغ و اعصاب صرف میشود
 چه باستخوان شکل کیمیائی ثابت است که آنچه در عضلات و اعصاب است درین اجسام خرد و سرخ است فائده و سوسمت که
 در خون است یکی آنست که از سوختن آن در بدن حرارت بدنی باقی میماند و دیگر آنست که چون اعضا غذای خود را از
 خون جذب میکنند با نانت و سوسمت غذای اعضا سهولت منجذب میشود و اگر سوسمت در خون نباشد انجذاب غذا ممکن
 نبود و ایضا دوسمت معین میشود بر اینکه آنچه سیلها در بدن اندازد و سیلهای دیگر پیدا میکنند زیرا که هر سیل
 نقاط خرد از تخم میباشند و از آن سیلها پیدا میکنند و ازین دوسمت دموی آنها را قوت بر تولید سیلهای دیگر
 حاصل میشود و بنا برین از زرد و سفید مرغی که در آن دوسمت است در بچه مرغ سیلها پیدا شده اعضای حیوان تکون
 میشوند و بنا برین هرگاه بدن ضعیف و لاغر در امر منمنکه قوت و یا بسبب مثل سل و غیره میشود در بدن جگرهای دیگر
 و سوسمت میخورند تا از آن سیلها جدید پیدا شده آنچه در اعضای بدن نقصان آمده عوض آن پیدا گردد و هرگاه شپای
 دسمه یا آنچه از آن چربی پیدا میشود مثل شیرینی و آنچه در آن صاحب زیاد باشد مثل نشاسته و آرزو و آب مطبوخ
 برنج و غیره زیاد خورده شوند درین وقت در بدن تخم زیاد پیدا شده مثل غشای بریده بطن که موسوم به اوزن تخم است مهم
 بر عضلات بدن جمع میماند و این تخم را دغمت اگر بزی آذوقه منبت شود لفتح الف و کسر ذال هندی و تخمهای موحده فارسی
 و سکون و او و سین مملک و کسرتای هندی تخم شین سحر و سکون و او و سین غشای شیمی نامند زیرا که درین تخم ریشیدار
 فایزین بسیارند که در آن اجزای تخم محبوس میباشند صورت آن وقت اجتماع بر اعضا صورت غشای میباشند
 صاحب آن بسبب کثرت دوسمت قوی و توانا میباشند و چون مولدات تخم کم خورده شوند این تخم که بر اعضا منجمد بوده
 در کار بدن می آید و صرف میشود و از آن در امراض بدن لاغر میگردد زیرا که وقت مرض ایله بسبب منجمد خود
 که از مرض پیدا میشود در بدن آن غذا به خون نمیدهد که آن جمیع اعضا را غذا رساند و این دوسمت دموی آنچه

درین وقت هم فایزین منجمد میشود و ایضا باید دانست که هرگاه برف زیاد در خون تازه اندازند خون حق میماند و منجمد نمیشود
 همچنین هرگاه که از هم چیز از قسم تک و کفار و هر شانس که باشد یا ایونیا و غیره در خون اندازند از آن هم خون سالم میماند و منجمد نمیشود
 پس هرگاه خوف انجماد خون در بدن شود در هر مرضی که باشد ایونیا یا شانس هر قسم یا سواکار شانس زیاد و نشانها با آنست
 که فائده ایجاد فایزین در حال صحت در خون بنا بر حفظ خون است از جریان زیر که هرگاه از رسیدن منجمد خون در بدن جاری
 میشود فایزین بر همین منجمد شده منع جریان خون میکند و فائده تولید ایلیوسین یعنی سفید بویض در خون است
 که از آن فایزین پیدا میشود و نیز غشای خادار و غشای ریشیدار و جلد بدن ناخن و موهای بدن همه از سفید بویض
 پیدا میشوند و ایضا غشای ریدر پیکل یعنی جسم خرد و سرخ که در خون است هم از آن پیدا میشود و اما فائده ریدر پیکل در
 خون پس بسبب آن خون هوای آکسیجن را کشیده و در کسب اعضای بدن میرساند و ایضا فائده دیگر آنست که از جسم خرد
 نهمه غذای دماغ و عضلات بدن میدهد یعنی همین اجزای سرخ خرد و غذای عضلات دماغ و اعصاب صرف میشود
 چه باستخوان شکل کیمیائی ثابت است که آنچه در عضلات و اعصاب است درین اجسام خرد و سرخ است فائده و سوسمت که
 در خون است یکی آنست که از سوختن آن در بدن حرارت بدنی باقی میماند و دیگر آنست که چون اعضا غذای خود را از
 خون جذب میکنند با نانت و سوسمت غذای اعضا سهولت منجذب میشود و اگر سوسمت در خون نباشد انجذاب غذا ممکن
 نبود و ایضا دوسمت معین میشود بر اینکه آنچه سیلها در بدن اندازد و سیلهای دیگر پیدا میکنند زیرا که هر سیل
 نقاط خرد از تخم میباشند و از آن سیلها پیدا میکنند و ازین دوسمت دموی آنها را قوت بر تولید سیلهای دیگر
 حاصل میشود و بنا برین از زرد و سفید مرغی که در آن دوسمت است در بچه مرغ سیلها پیدا شده اعضای حیوان تکون
 میشوند و بنا برین هرگاه بدن ضعیف و لاغر در امر منمنکه قوت و یا بسبب مثل سل و غیره میشود در بدن جگرهای دیگر
 و سوسمت میخورند تا از آن سیلها جدید پیدا شده آنچه در اعضای بدن نقصان آمده عوض آن پیدا گردد و هرگاه شپای
 دسمه یا آنچه از آن چربی پیدا میشود مثل شیرینی و آنچه در آن صاحب زیاد باشد مثل نشاسته و آرزو و آب مطبوخ
 برنج و غیره زیاد خورده شوند درین وقت در بدن تخم زیاد پیدا شده مثل غشای بریده بطن که موسوم به اوزن تخم است مهم
 بر عضلات بدن جمع میماند و این تخم را دغمت اگر بزی آذوقه منبت شود لفتح الف و کسر ذال هندی و تخمهای موحده فارسی
 و سکون و او و سین مملک و کسرتای هندی تخم شین سحر و سکون و او و سین غشای شیمی نامند زیرا که درین تخم ریشیدار
 فایزین بسیارند که در آن اجزای تخم محبوس میباشند صورت آن وقت اجتماع بر اعضا صورت غشای میباشند
 صاحب آن بسبب کثرت دوسمت قوی و توانا میباشند و چون مولدات تخم کم خورده شوند این تخم که بر اعضا منجمد بوده
 در کار بدن می آید و صرف میشود و از آن در امراض بدن لاغر میگردد زیرا که وقت مرض ایله بسبب منجمد خود
 که از مرض پیدا میشود در بدن آن غذا به خون نمیدهد که آن جمیع اعضا را غذا رساند و این دوسمت دموی آنچه

انچه را که از حاجت برنی در خون پیدا میشود و بسبب طریقی از خون برمی آید یکی آنکه بر عضلات است این او مستقیم مجتمع میماند و دوم آنکه نهد بعد از
غده های مولد شحم از بدن خارج میشود سوم آنکه در مرضات همراه شیر زیاده خارج میشود و آنچه اشیا که از قسم تک تک خارج
میشوند اند فائده آنها اول نیست که خون را از نقصان باز دارند و دوم آنکه هر عضو که در غذای خود محتاج باست مثل عقل
که فارغ است از آنکه میخواهد و عضلات بدن باس میطلبند و گرده تک را طلب میکند و مانند اینها با پس وقت احتیاج بر عضو همراه غذای
آن محتاج الیه هر عضو را خون با آنها میرساند و هم بسبب این اجزا یک در خون است غایب میشود و بسبب آن خون آب غذای که
از معده جذب میکند و آنچه در اینها حساب مقدار اجزای از مو به نوشته شده از آن کای در آن فرق بهم میشود اما بان فرق صحت باقی
ماند مثل اینکه آب خون بسبب خوردن غذا و نوشیدن آب و استنشاق هفت و از تاثیر اهوریه در خون زیاده و کم میشود و این امر
اکثر وقتاً در وقتار خون پیدا میشود چنانچه هر گاه طعام خورد و آب نوشیده میشود و نور آب زیاده از آنچه نوشته شده در خون
پیدا میشود ولیکن چون بعد آن مشتت کرده شود بسبب آن عرق آید مقدار آب از خون کم میگردد و لیکن ازین زیادتی و کمی نقصان
بصحت نمیرسد و همچنین اجزای سرخ خود که موسوم به ریذ کر لیکل اند از مقدار یک نوشته شده گاهی در خون زیاده میشوند و
مثل شخصی که در جوانی از غده مولده دم را زیاده خورد پس در پیش این اجزا زیاده پیدا میشود و در حالت را بلغت انگیزی
پیشتر که بای در غده فارس ملام و سکون یا ای نشانه تخمائی و فتح نامی مثلثه و رای جمله و سکون لغت معنی زیادتی خون نامند و
پس همچنین اجزای طبع و کهار در خون گاهی بسبب خوردن اغذیه کثیر الملع یا نوشیدن ادویه کهار که در مقدار زیاد باشد زیاد میشود
و درین وقت نور آتشکی زیاده شده بعد نوشیدن آب در عرق یا در بول آنچه زائد از مقدار طبیعی محتاج الیه است دفع میشوند
و آنچه تا اینجا نوشته شده حال خلیج در وقت صحت بدن بوده اما در حال مرض پس باید دانست که بسبب مرض آنچه حساب
مقدار اجزای از مو به نوشته شده در آن فرق واقع میشود مثلاً آب خون گاهی از مقدار یک نوشته شده کم میشود زیرا که در وقت
قوت جذب زیاده است و بسبب آن از معده و دیگر اعضا وقتاً وقتاً آب را جذب میکند اما هر گاه قوت آن ضعیف گردد
و علاوه آن کم شود چنانکه در آخر مرض بهینه و ذیابیطس میشود چه درین امراض قوت جاذبه دوم که بسبب آن تلافی
نقصان مقدار خود را کشیدن آب از اعضا و غیره میکند و ضعیف و قلیل میشود و در اینجا قائل امیر سکه بگویند این قول غلط
نیز که در بعضی فقره بالضرورت خون از اعضا رطوبات را میکشد و بسبب آن غرور عین و بطور صد غین و لاغری و نقصان در
اعضای ظاهره دیده میشود و جوابش آنست که خون درین مرض از بعضی اعضا مثل عضلات آن با یکدیگر از یکدیگر میسر میشود
و اما آب نیکتر چنانکه در حال صحت میکشد بلکه میسر میبرد معده و اما از خون آب را میکشد و بسبب آن قوی و اوهال
عارض میشود و ازین بان ضمه آن از جذب نهایت ثابت شد هفتاد و یک و ناک فائبرن وقت پیدا شدن ورم
عنه در بدن هم از مقدار از ایسی خود که نوشته شده زیاده میشود و زیادتی موافق زیادتی ورم میباشد چنانکه در ورم کبیر
زیادتی زائد و در ورم منیر از مقدار طبیعی قدمی زیاده میشود حتی که از دو چند گاهی تا پنج چند از مقدار طبیعی کم نوشته شده

زیاده میگوید و گاهی از مقدار طبیعی خود هم کم میشود و درین امر در حمیات حاده قوی مثل مایعش فیوریا تا سفال فیوریا با گلنگت
 میشود حتی که درین حمیات گاهی تا نصف مقدار طبیعی خود میرسد لیکن اگر بعد از این قدر کمی در گلنگت فیوروم جاری شود
 بعد قلت مقدار خود که بسبب حشی در آن حاصل شده بود باز در خون زیاده میشود زیرا که آن همیشه از پیدا شدن ورم عارض
 زیاده پیدا میشود و اما باید دانست که از کم شدن فائبرن در خون دو چیز پیدا میشود یکی نزف الدم از عروق و دوم اجتماع
 خون در کدام عضو یا در اعضای متعدده و تجربه این امر در ورم ریه و ورم کبد و حیاطه حاد و جزئی میشود چه در امراض اکثر
 رجات و لغت الدم و اسهال دموی یا بول الدم و اجتماع خون در دماغ یا کبد یا اطحال میشود و گاهی از زیاده شدن اجزای
 سرخ در خون هم نزف الدم عروقی مثل عات عارض میشود و از آن دانسته میشود که بسبب زیادتی خون است لیکن در حقیقت
 آن هم از قلت فائبرن میباشد زیرا که از زیاده شدن ریدیکر پیکل یعنی اجزای حرد سرخ از مقدار طبیعی خود مقدار فائبرن
 بنسبت آن کم میگردد ازین بسبب نزف الدم پیدا میشود همچنین گاهی ریدیکر پیکل یعنی اجزای سرخ در خون هم کم میشود و درین
 معنی قلت و کمتری خون و هم بول اسیر دموی کم میشوند و از خون نپدن آهن و مرکبات حدید این ذرات سرخ زیاده میشوند
 و اگر آهن را زیاده خوراندند تا اینکه مقدار اجزای حرد سرخ زیاده شود امراض مثل صلیع و غیره از قسم امراض دموی
 حاره پیدا خواهد کرد و گلنگت پیکل یعنی جسم خرد سفید در حالت پید شدن ورم عارض و در مری گلور و زکونی کم رنگ
 سفیدی مائل بودن خون حیض در خون زیاده پیدا میشود و از رنجتن آن در عضو تورم بودم جاریم پیدا میگردد و این جسم
 خرد سفید از نقطه کیلوسی یا از نقطه لعنف پیدا میشود و این جسم خرد سفید جسم خرد سرخ ناپیدا میکند یا خود هم سرخ میشود
 و همچنین ایلیموسن گاهی در بعضی امراض مثل مرض برانت صاحب که آن مرض ایلیموسن بود با است کم از مقدار طبیعی خون
 این حساب که هر قدر در بول خارج میشود از خون کم میگردد لیکن در وزن سفیده بنسبت دیگر اجزای دموی کمی و
 زیادتی کمتر واقع میشود و اکثر موافق وزن طبیعی خود در خون میباشد و همچنین اجزای طحیه و اشیا ی کهار به هم در خون از مقدار
 طبیعی خود که نوشته شده کم و زیاده میشوند لیکن زیادتی کمتر باقی میماند زیرا که بجز زیاده شدن آنها طحش غالب میگردد
 و آب نوشیده میشود و بعد آن آنچه مقدار زائد از آن در خون پدید آمده بود در عروق و بول خارج میشود و بر همین بنیاد پاره ای
 برای ادرار بول میباشند تا در خون زیاده شده ادرار بول پیدا کند و گاهی آنچه بطور فضول در خون بوند مثل
 کربانک ایسید و یوریا در خون زیاده میشوند و هم پورک ایسید یا کنگل ایسید این هم اسم پورک ایسید است یا
 الکاتاک ایسید و آن در شیر وقتی که حاضن شود پیدا میگردد و در شیر میباشد و هم صفرا و آنچه بسبب نرسان شدن
 در پی و جلد کرده و امعاء در خون مانند گاهی زیاده میشود و هم هر گاه نسی کفار و کین مثل سوچا سلفاس و سودا کارناس
 و امثال آنها هر گاه که در ماه یا ماه یا مقدار زیاد خورده شود از آن در خون کمزوری پیدا میشود و قوت ایجاد از فائبرن کم میگردد
 و ازین بسبب نزف الدم و جریان خون از بدن پیدا میگردد و همچنین از حامل شدن هموم حیوانی و نباتی در خون فساد پیدا

از کم شدن فائبرن در خون در امراض دموی
 نزف الدم - در امراض دموی

وقت اعصاب دوران خون لثی میگردد زیرا که چون ریشهای عصب که در جرم عروق اند غنیمت میشوند و عروق خون آنرا حرکت پذیرند و عروق کما فی
 لثه ازین سبب خون در عروق میماند و پیش نبرد و العلامات چون این قسم اجتماع در عضو ظاهر افتد و حسن مقدار عضو که کسیر و بدین
 چون از انگشت آنرا غمزه کند یا قرقر تا و بر محل اجتماع باقی ماند و قدری حس عضو کم میشود و هرگاه از تهر یا میتر استخوان حرارت عضو
 مندرجات آن کم میباشد چنانچه در وقت نیمه صبح سیاب چهار پنج درجه کم میشود زیرا که آنجا بدل در خون واقع نمیشود پس حرارت
 آن از جلد بزرگه تحلیل کم میگردد و الایضا چون غذای جمید باین عضو نرسد گرمی پیدائی شود و هم رنگت ازین عضو سیاه یا مالخ سیاهی
 میگذرد زیرا که خون سیاه و سان مجتمع میباشد و هرگاه این اجتماع در اعضای باطنه مثل سینه و کبد و طحال بگردد و شود پس چون که دیدن آن
 ممکن نیست جز اینکه در کبد و ریه قدری زیادتی مقدار از خارج بحسب لمس دیده میشود لیکن از آثار ثابت میشود مثل اینکه چون در کبد اجتماع شود
 بعد از گذر خاص خود که تولید و اخراج صفراست قاصر میگردد و قدری نفی و اذیت در بعضی محل که با احساس کند تک در طحال هم مقدار آن
 محسوس شود اما در کبد و ریه پس از نقصان اعمال آنهاست لال بر اجتماع خون کرده میشود لیکن اگر کبد ام سبیل دیدن اعضا سینه
 باطنه ممکن بودی یقینا آنچه علامات در اجتماع خون اعضای ظاهره نوشته شد در آنجا هم محسوس میشود تا قسم دوم که اکثفاً کان شیون
 است و درین قسم اجتماع خون مقدار خون و حرکت دوران آن در عضو اجتماع در آن است هر دو زیاده میباشد یعنی مقدار از اندوخت
 دوران سرخ میباشد و الایضا این اجتماع خون در عروق صغار شریانی میباشد در شریانی که بار و گاهی این اجتماع بسبب مقتضای طبیعی
 عضو یعنی حرکت فیزیا لوجی آن بود مثل اجتماع خون که در رحم قریب جریان طث میشود وقت ارضاع طفل و شدی مرصعات میباشد و در
 تکلیف لثه اطفال وقت بروز دندان میشود چنانچه این قسم اجتماع خون قریب است بلکه بسبب مقتضای طبیعی این اعضا میباشد از حرکت فیزیا لوجی
 بلغت اگر نری میگویند و گاهی بسبب مرض میشود و این حالت را بلغت اگر نری یا فالوجی بفتح بای موحده فارسی و سکون الف
 و ثانی مثلثه و فتح الف و ضم لام و واو و کسر جیم و سکون بای نشانه تخالی نامند یعنی تغییر شدن از حال صحت و این معنی با صفا و جمل
 معنی است و الا باث معنی در دست و آلوجی معنی علم است یعنی علم الاعراض و الاحالات لثی تحوالت بعد المرص و لیکن اکثر این قسم اجتماع خون
 بطور مقدره انقل میشین یعنی درم جار پیدا میشود و دانستن حد آن باین طور که بگویند که تا این حد اجتماع خون است و بعد از آن جرم میشود
 و شوارست اما مادام عضو که در آن اجتماع خون شده کار خاص خود را میکند موسوم بانقل همیشه نمیشود و السبب آنچه ازان فعل
 عضو زیاده صادر گردد و سبب این قسم اجتماع خون میشود مثل اینکه زیاده فکر و کوشش در امور کردن و همچنین جمله مستقنهای نفسانی
 و بدنی سبب اجتماع خون در ماغ میشوند و از زیاده نوشیدن مدرات در کرده و از زیاده نوشیدن مسلمات قوی در اما و معده
 و از زیاده نوشیدن مولدات و مخربات صفرا در کبد و از دلکه قوی و نهادهن ادویه محمره بر جلد یا از نشانهن با و و به حرقت قوی در طبع
 اجتماع خون میشود و هم از پیدایش آن اجتماع و از ایا در عضو اجتماع خون در آن عضو پیدا میشود و هم از رسیدن صدمه بسبب و غیره
 حسب عضو ماوت اجتماع خون در آن عضو پیدا میشود و گاهی این اجتماع خون را برای امتحان مشاهده و بعضی اعضای چنانچه
 پیکر و می بیند مثل اینکه در ساقی پای خفوع سوزن خلاصه نبر ریغ خود معین می بینند و از آن محسوس معلوم میشود که فوج

داخل گردن سوزن و حران دیده میشود که عروق صغیر که محسوس میشوند بزودی پراز خون میشوند و دوران خون در آن با سرعت
 میشود و قاعده عروق شعری که در شبکه عروق اطراف اند در آنها خون کثیری بود و از آن بیشتر غیر محسوس از نظر بود و بعد فلا نیل در آن
 محسوس و مرئی میشوند زیرا که سبب پُر شدن خون در آنها مقدار آنها کثیر میشود از این سبب مرئی میگردد و چون درین وقت
 خون کثیر اندرون عروق می آید پس اگر سوزن نکند سوزنی زیاد محسوس میشود لیکن در عروق کبار دیگر اسفندی بدن کلام
 تغییر مشاهده نمیشود زیرا که سبب حرکت قلب این زیادتی خون نشده بلکه برای دفع ازیت خود این عروق صغیر خون را بسوی
 خود زیاد میکنند و علامت در عضو یکدین قسم اجتماع خون میشود گرمی و ضربان در آن زیاد یافته میشود و حس این عضو
 بهم زیاد و قوی میگردد هر گاه این اجتماع خون در اعضای ظاهره اخذ سوزنی بر عضو ماؤت غالب میشود سبب اینکه خون
 در آن اندرون عروق صغیر زیاد میگردد و اما اینکه از اجتماع خون کدام کدام امر پیدا میشود پس بدانکه از اجتماع خون گاهی
 هم سوزنی سیلان و جریان خون بطور زرف الدم پیدا میشود و این بر دو قسم است یکی آنکه خون از اشتقاق عروق در خارج بدن
 چنانکه هر گاه در و مانع اجتماع خون میشود از آن رعات پیدا گردد و گاهی از عروق برآمده در لحم عضوی زود اندرون عضو جمع شود و
 این هر دو قسم زرف الدم عروقی است خواه در آن خون از عروق برآمده از بدن خارج شود یا از عروق بیرون آمده در لحم بدن
 درین هر دو قسم خون از عروق بیرون می آید و گاهی در اجتماع خون آب از خون جدا شده بذریعۀ عروق صغیر در لحم جمع
 میگردد لیکن هر گاه خون از عروق برآمده در خارج بدن دفع میشود در آن نقصان به بدن میرسد باین نحو که بدن ضعیف
 میگردد لیکن عضو یکدین در آن اجتماع خون بوده از ضرر و نقصان محفوظ میماند اما هر گاه خون از عروق برآمده در لحم با در کدام عضو
 مجتمع میشود درین وقت در عضو یکدین مجتمع شده آنرا ازیت میرسد به دو وجه اول سبب اینکه هر گاه خون در عضوی میریزد و معتد اما
 زیاد میگردد و از ماخولات خون درین عضو تفرق اتصال در آن حادث میشود و آن صورت و جمع و ازیت است دوم آنکه
 هر گاه خون در عضوی در آید جا بجا است بر محل اجتماع خود نمیکنند و از عمر کردن آن دستاوی شدن عضو در دم خارج
 عسلان پیدا میشود پس هر گاه در و مانع انجام اجتماع خون باین حد رسد از پُر شدن تفرق اتصال و در دم خارج
 عضو شش بند میگردد و از آن بباله بدن منور میرسد آخر بعضی از آن هلاک میشود و اما هر گاه در عضو غیر رئیس مثل ریه و دیگر
 و دیگر عضلات بدن انجام اجتماع خون باین حد رسد درین وقت گاهی تا زمان دراز این خون بر حال خود مثل آب
 سیال میماند و لیکن اگر آنست که بعد سخن در لحم منجم میشود و آنکه در آن بوده بذریعۀ عروق صغیر در عروق کبار آمده
 با خون بدن می آمیزد و جزای دیگر که در خون اند مثل فائبرن و سفیده بیضه و اجزای سرخ و سفید آنها
 خشک و منجم میشوند و سوزنی اجزای خود سوزنی رنگ همراه آب و خون میرود و اینها اگر تک شده خشک میگردد و این
 اجسام سوزنی و سفید سبب خشکی و کثرتی مثل نقطه خرد میشوند اما سبب این بر آن غالب میشود چنانکه در خارج بعد انجماد خون سیال
 میشود بعد طبیعت برای اخراج این جسم که در غیر محل خود است با ذاب را از عروق می آرد و این خون خشک شده آینه این اجزاء

می آید و هر محل قلب بسبب صفت و خلق دم از ریت زیاد و گرمی مسوس میشود و هوای آن زیاد و می کشد و خلق زیاد و گرمی که در یک پهلوی پهلوی
دیگر منتقل میگردد و بعد آن اگر خون بند نشود تشنج پیدا کرد و در بعضی میبرد زیرا که از قلت دم کار حیات بند میشود و هرگاه خون
از عروق برآمده در لحم یا در عصب دیگر جمع شود در کار عصب که در آن خون جمع شده تغییر نقصان پیدا میشود مثلا اگر در جرم تشنج
بیزوازان بهوشی و خلق پیدا میشود و اگر در جمیع شود از آن سرفه و عرق غش خارج میشود و بسبب آن درم خارج پیدا میشود
و گاهی درین قسم هم چندان خون از عروق برمی آید که از آن در عصب معلوم و در تمام بدن نقصان پیدا شده آنچه علامات در
صورت خارج شدن خون از بدن نوشته شده اند اینها هم پیدا میشوند قکت کتک آنا آنچه از اجتماع خون آب خون
از عروق جدا شده در لحم یا در عصب دیگر رسیده در آن جمع میشود پس درین آب سفیده بقیه و اجزای طبعی که در خون میباشد موجودند
لیکن فایزین درین آب نمیباشد و هرگاه این آب در غشای مخاطه دریا و در خطبه غشای آبدار مثل غشای باریطون که غشای
آبدار شکم است یا در غشای پلورا که غشای پلوت یا در غشای خریطه انشیمین میریزد عموما با اسم و در آن پستی بکسر و ال جمله بندی
و فتح رای جمله و سکون الف و بای موحده فارسی و کسرین جمله و سکون یای نشاء تختانی یعنی رختن آب در گوشت لغت انگریزی
موسوم میشود و باعتبار هر مقام هم علته نام کرده میشود چنانچه هرگاه در غشای خانه در بدن ریزد آنرا آناسازکا و لغت
انگریزی و استغای طی در زبان عربی میگویند و هرگاه در غشای خانه در ریه و پلور ریزد آنرا لغت انگریزی را فو یا کسر الف و ال
مطله و سکون یای نشاء تختانی و فتح سیم و سکون الف یعنی درم رحلی که مانی بود و بی رود باشد و بسبب آمدن آب در غشای مخاطه
رحلی افتد نامند و اینهم گویا جز استغای طی است و هرگاه در غشای آبدار در ریه و آنرا بانی در کفلس یعنی فتح با و سکون
الف و کسر بای نشاء تختانی و ضم و ال جمله و رای جمله و سکون و او و کسر کات و سکون فاک و کسر لام و سکون سین جمله یعنی فتح
آب در سینه است زیرا که بانی در ریه یعنی آب است و کفلس یعنی سینه و هرگاه در غشای پلور ریزد آنرا بانی در ریه و کس
تای مشکله و سکون و او و فتح رای جمله و سکون کات و سکون سین جمله یعنی رختن آب در پلور که غشای پلوت نامند
و هرگاه در غشای آبدار شکم ریزد آنرا انشیمین یعنی فتح الف و کسر سین و سکون یای نشاء تختانی و کسر تای بندی و سکون
سین جمله یعنی آب خریطه غشای آبدار شکم نامند و هرگاه در غشای خریطه انشیمین ریزد آنرا بانی در ریه و سیل کسرین جمله و سکون
یای نشاء تختانی و لام یعنی سلطانی یعنی صلابت آبی نامند و هرگاه در غشای خارجی قلب ریزد بانی در ریه پستی کار و فتح
بای موحده فارسی و کسر بای جمله و سکون یای نشاء تختانی و فتح کات و سکون الف و مای جمله و کسر ال یعنی فتح
یای نشاء تختانی و سکون سیم گویند و هرگاه آب خون از اجتماع خون بزرگه غده بای میوکس میبرن بای اعضای بدن
برآمده از بدن خارج شود خواه بطور عرق یا بول یا اسهال یا عاب دهن و غیره آنرا لغت انگریزی فکلس یعنی فتح فاک و سکون
کات و سین جمله یعنی سیلان آب عموما می نامند و باعتبار مواضع خاص که از آن جاری آید هم مخصوص با اسم خاص میشود چنانچه
اگر از ریه جاری شود آنرا بلنت انگریزی گتار و عبری دکام نامند و اگر از اجاره مقعد جاری و سائل گردد آنرا آنرا لغت و ال

وسکون الف و کسر پای ثنایه تحتانی و سکون الف بلنت انگریزی و عبری اسماء یقیناً
گویند هرگاه از خنده خاص مثل گرده جاری و سائل شود آثر بلنت انگریزی و یوریز بر فتح دال جمله و سکون الف و ضم پای ثنایه تحتانی
وسکون و او و کسر برای جمله و سکون پای ثنایه تحتانی و کسر زای عجمه اول سکون زای عجمه ثانی یعنی زیاتی اول و سکون اول
ببرای نامند چنانکه در ذیابیطس میباشد هرگاه از راه جلد بطور عرق زیاد جاری شود آثر بلنت انگریزی و یا فریز بر فتح دال
و پای ثنایه تحتانی و سکون الف و فتح فاد کسر برای جمله و سکون پای ثنایه تحتانی و کسر زای عجمه اول سکون زای عجمه ثانی
یعنی زیاد آمدن آب از جلد بدن نامند چنانکه در بحران با عرق میشود و هرگاه از دهن آب کثیر جاری شود بسبب اجتماع خون
در غده های مولد رضاب دهن که بر رخصاره با مقابل گوش اند و این سیلان لعاب اکثر از اذیت بر بعضی میشود آثر بلنت انگریزی
پایرا و زین فتح پای فارسی و سکون الف و کسر پای ثنایه تحتانی و سکون رای جمله و ضم الف سکون و او و کسر زای عجمه اول سکون
زای عجمه ثانی نامند و پاد یعنی آتش است و او در معنی حالت و این بلنت که یک است و در لغت انگلیس بازشدن معنی سوزش دل
می نامند و مراد از آن مرضی است که در میان در معده حرقت و سوزش همیشه می ماند و همراه آن سیلان لعاب دهن زیاد میباشد
چه از حرقت معده بسبب جمدردی غده های مولد رضاب دهن متاذی شده آب در دهن زیاد پیدا میکند و هرگاه از چشم
بطور موع آب زیاد جاری شده آثر بلنت انگریزی و پاد کسر الف و پای موع فای سکون فاق فتح رای جمله و سکون الف
یعنی سیلان آب از چشم می نامند و هرگاه درین بیان غمز کرده شود ظاهر میشود که در اسپسی اکثر بسبب تمام اول اجتماع خون
که موسوم به پاست کلن چیست شن است که بسبب مانع شدن چیزی از حرکت خون وقت رفتن آن بسوی قلب حادث میشود
پیدا میگردد و فلکس بسبب ثانی اجتماع خون که آن را میگویند کان چیست شن است پیدا میشود العلامات علامت
در اسپسی آنست که هرگاه آب در کدام موضع ریزد خواهد در عقشای خانه دار یا در خرطیه عقشای آبدار مثل آنیکه در عقشای
آبدار شکم باشد درین وقت هرگاه از سر انگشتان بران قرع کنند آواز جسم صحت می آید و برکناره آب آواز اصلی شکم
که صدای جسم مستلی از هو است می آید و وقت تحرک بطن صدای تخفیف آب موع میشود و چون در سیه یا سبک یا طحال
ریزد در کار این اعضا نقصان پیدا میشود اما هرگاه فلکس در معده پیدا شود از میوکس سبک بر آید درین وقت همراه آب
بغنی هم میباشد و هرگاه از جلد یا کرده آید با خالص زیاد از محتوی می آید **فصل سوم در ورم حارست**
که آنرا انفل میشن بلنت انگریزی گویند و انفل میشن یعنی پیدایش سوزش و حرقت است و در کتب قدیمه در ورم حار و چه پدید
چیز ضرورت که آن ورم گرمی موضع در معده و در و اندام لیکن همیشه از ورم آن تلف نام عارض نیست زیرا که اکثری کار زمین مشکی
عارض میشود و بعد تشریح بعد الموت ظاهر میگردد و قبل آن در حیات گرمی و سوزش یا کمی بر بعضی عارض نمیشود و ورم گاهی در ورم
عینی تغییر رنگ میشود لیکن سرخی نمیشود و ازین ثابت میشود که تا حال حقیقت انفل میشن واضح نشده و بر تفریق که اتفاق
بمسوز نیست و کسی نمی داند که اجتماع خون کدام وقت ختم گشت و از کدام وقت ورم حار شروع شد و چگونه از اجتماع

فصل سوم در ورم حار

خون درم پیدا میشود لیکن کجب مشاهده دیده شده که هرگاه ورم در عضو دیگر شروع میگردد تغییر در خون در عضو متورم نمیشود
 و این تغییر از حس بصری پیدا کردن ورم قلیل از غلظت سوزن یا خار در جلد نازک صفدع یا خفایش ممکن است که دیده شود
 و چنانکه تغییر در ورم قلیل جلد میشود همچنین در افام دیگر اعضا خواهد بود پس بدانکه هرگاه سوا فی بیان سابق ورم در عضوی از اعضا
 صفدع و غیره پیدا کرده به پستی پس اول بعد غلظت سوزن اجتماع خون میشود چنانکه نوشته شده پس در هر دو قسم
 عروق صفار یعنی عروق شریکی و عروق ریوی خون زیاده می آید و دوران آن سریع میشود پس بعد جابجا در جای که اجتماع
 خون است خصوصاً در وسط آن حرکت دوران خون بطی میگردد و بعد جابجا حرکت دوران بطی شده بود آنها دوران خون ساکن میشود
 پس بعد اجسام خرد و سرفه رنگ که در خون بودند کجا میشوند باین صورت که کجی بالای دیگر آمده باین نظر همه کجا متصل میشوند
 و اجسام سفید خرد بر دیوار عروق بنشینند و آب خون از دیوار عروق جدا شده در لحم می ریزد و جابجا حرکت دوران
 خون بند و ساکن شده بر دوران حرکت دوران بطی گردد و بر دوران اجتماع خون دیده میشود و حرکت دوران آن در اینجا
 سریع بود پس اگر ورم زیاده شود درین وقت جابجا حرکت دوران بطی است آنجا ساکن میگردد و آنجا که گردان واقع شود حرکت
 دوران بیشتر سریع بود اکنون بطی میگردد همچنین هر قدر که ورم زیاده گردد جابجا گردان حرکت بطی است ساکن میشود و آنچه
 گرد آن سریع بوده بطی میگردد و درین ثابت شد که در انفل میشین خون در عضو متورم زیاده میباشد و دوران جای دوران
 خون زیاده و جای کم و در جای دوران خون بند و ساکن میباشد پس هر دو قسم اجتماع خون در آن میباشد
 زیرا که هر جا دوران خون بطی باشد آن تمام اول اجتماع خون که باست کان بیست شدن خواهد بود و هر جا که حرکت دوران
 خون سریع بود قسم ثانوی اجتماع خون که یکلف کان بیست شدن است بود و جابجا که حرکت دوران بند باشد آنرا بیست
 انگیزی است تاگ نشین بکسر لغت و سکون نشین بهر دو فتح ثانی سندی و سکون لغت و کاف فارسی و کسر لغت و سکون
 یای مثلاً تختانی و فتح نشین بهر دو سکون لغت یعنی بند شدن را دلیل نامند با جمله آیکه درین ورم حار از دیوار عروق
 در لحم میرود دوران لاگرسان کونس است و سوا ای آن قدی تک و فاسف دران به نسبت لاگرسان کونس زیاده است
 و هم دران فایرن و نیز جسم خرد سفید و هم نقطه های سفید کیلوسی که از ان جسم خرد سفید پیدا میشود میباشد پس آنچه
 نقطه های سفید کیلوسی درین با بند میباشد از عروق درخشان در لحم غذای خود را گرفته کسیر شده سیل های مدور پیدا
 میکنند و گاهی سیل های طولی هم از ان حادث میشوند و جسم خرد سفید هم کسیر شده متقی میگردد و از ان نقطه های برمی آید و همه
 سیلها میشوند و از پیدا شدن این سیل با حرارت در لحم زیاده پیدا میگردد و زیرا که کسیر در تولد سیلها زیاده مرت
 میشود و همین سبب درین ورم حرارت حاصل میشود و از پیدا شدن سیلها ورم پیدا شده مقدار عضو زیاده گردد و چون
 از زیاده شدن مقدار عضو ریشهای عصب حساس که در عضو متورم اند منمزم میشود پس از انما تا تمام و پیدا میشود و هم
 از زیادتی مقدار ریشه های لحم هم منمزم شده غذای خود را نمیگیرند و از ان مرده میشوند و بعد مرده شدن ریشه های لحم

در
 امر

انچه آب خون که در طم آمده این ریشها را برقی میانه ریشهای مذکور بصورت نقاط صغیر گشته ریم میشوند و آنچه سببها را که
را همز کرده بودند آنها هم از ریم شدن نقاط مذکوره ریم میشوند و چون مده متولد شود درین وقت طبیعت چنانکه اجسام غریبا
در طم داخل شوند از خارج مینمایند همچنین این مده را بتفریق و تمیز جلد اخراج میکند و بیرون اندازد و گاهی انقل میشن تا این حد که
اجسام حرمه سرخ رنگ متح و یکجا شوند و اجزای سفید خرد عرق منجمد شوند و آب از عروق جدا شده در طم ریزد و بیرون میآید
طوری که آنچه از عروق برآمده باز پس در آنها میفرودد و م مجذب میگردد و نشان آن باقی نماند و گاهی آب در عروق میروید و اجسام
خرد سرخ در خون منتشر میشوند لیکن فایبرن باقی میماند و از آن ریشهای طویل پدید آید در طم میماند و بسبب آن گوشت سخت شده
باقی ماند و گاهی در درم پلور اهرگاه آب بعد بختن در غشای مذکور باز در عروق رود لیکن فایبرن باقی ماند پس ریشهای طویل شده بسبب
چسبیدن هر دو توی خریطه غشای میشود و گاهی در دامیل دیده شده که بعد انفجار کلسکل انگیکه در درم بوده در عروق داخل شده
و فایبرن باقی مانده ریشها گشته سبب اندمال زخم میشود لیکن بعد به شدن زخم صلابت در آنجا میماند و الاغضا باید دانست که اگر
انقل میشن اکثر سوزی و مضر بدن و صحت است اما گاهی از آن کار صدمت و مصلح بدن حاصل میشود و باعث شغای امراض
میگردد چنانکه هرگاه صدمه با سخوان برسد و از آن در استخوان شکسته و درم پدید آید و از درم فایبرن پدید آمده میریزد و از آن
عظام شکسته و نچر و طمیم میشوند همچنین هرگاه در جگر دیده پدید آید و از آن رفته رفته ریم آن تا جلد بدن آمده و خارج جسد
انقل میشن پدید آمده در ظاهر بدن نچر شود و از آن صحت و حفظ حیات حاصل میشود و در بعضی زنده میماند بخلاف آنکه وسیله کب سببی
داخل شکم نچر گردد و ریم آن در غشای آبدار شکم ریزد چه درین وقت خوف هلاکت مریض میباشد و از نجا استنباط کرده
اطباء در علاج بعضی امراض انقل میشن پدید آید و از آن صحت حاصل میشود مثل اینکه هرگاه در خریطه غشای آبدار انقباض
بار بار میریزد برای بند کردن نزول آب چشم حاصل میکند تا از آن فایبرن ریشها پدید آید و خریطه معدوم شده راه آن
و اجتماع آب بند گردد و از آن صحت میشود و السبب بدانکه از اسباب پینه ورم گاهی استعداد خاص عضو میباشد و این سبب
در خاص عضو میباشد چنانکه غشای آبدار مفاصل بنسبت دیگر اغشیه زیاده متورم میشود و گاهی از زیاده کار گرفتن هم عضو
که از آن کار گرفته میشود مستعد برای تورم میگردد و درین مورد سبب خاص اند و گاهی بسبب زیادتی خون در بدن و قوی الوارث
بودن آن چنان که مزاج بعضی اشخاص سبب اثر خاندان میباشد هم ورم زیاده پدید آید و گنگ از زیاده خوردن اغذیه جیره و پاره ورم
و کم مشقت کردن پلستر کبسه بای موجه فارسی و لام و سکون یا سی مثانه تحتانی و فتح نامی مثلثه و رای مملد و سکون الفت یعنی برود
خون و احتلای دموی و هم نقرس پیدا میشود و چون این حالت در بدن موجود شود از آن سهولت ورم پدید آید و درین حالت
دوران خون قوی و سریع باشد و حس بدن قوی بود و الاغضا هرگاه استعداد خازیر در خون کسی باشد که آنرا بلغت اگر نری
اشکر افلاک کبسه و سکون سین مملد و فتح کاف و رای مملد و سکون الفت و کسر قاعه فتح لام و سکون الفت گویند و در بدن صفا
این حالت خصوصاً در غده پایش ورم بزودی پیدا میشود زیرا که بسبب حصول استعداد خازیر در خون و مملد اغضاسه

این کس منصف و کمزوری زیاد و میباشد و دوران خون آن همیشه لطیف و حسی بدن آن کلیل میباشد و این مزاج و حالت منصف است
اولی است که آن صاحب امتلائی غلیظ و موی مزاج است میباشد پس این اسباب مینه و مینه ورم اندکی که اصل سبب آن است پس رسیدن
زهر خاص است در خون که از آن امراض دموی صورت پیدا میشود چنانکه از رسیدن زهر در خون تا نفس نوری را میسر از جلدی و غیره که
از این سخن زهر در خون فاسد شده برای اخراج آن از خود ورم پیدا میکند و این سبب عام است برای جلد بدن و گاهی از متاذی
شدن عصب هرگاه برسد آن کدام اذیت رسد هم ورم پیدا میشود چنانکه در کیمیا هم برتن زدن و شکر میشود و بیانش انشا الله در
امراض جلیدیه کرده خواهد شد و هم از زیاد رسیدن سردی و تری و از زیاد رسیدن گرمی هم ورم پیدا میشود زیرا که از رسیدن
هوای سرد و تر زکام عاز کشتن و راه رفتن در هوای حار و سرد هم پیدا میشود و از رسیدن صدمه ضرب و سقوط یا از سوختن یا کشتن
و هم از رسیدن زخم هم ورم پیدا میشود لیکن باید دانست که آنچه ورم از اسباب مذکور پیدا میشود آن باعث رفع اذیت است و سبب
شفای امراض مذکوره است و از طبیعت ورم را برای دفع اذیت پیدا میکند و ایضا گاهی لعل کیمیای هم ورم پیدا کرده میشود چنان
کسی که اشک نقره را بر بدن نهد یا طلا کند و هم از زیاد خراشیدن جلد یا از پدید آمدن اذیت جلد خواه از ضما و کردن خردل یا
یا از نهادن پلاستر نیش گس هم ورم پیدا میشود و باید دانست که ضابطه اسباب او را مانیست که مادام چه چیز بر حال صحت او عمل
مانند ورم نمیشود و هرگاه در یکی از آن هم تغییر و فساد واقع شود مورث ورم میشود اول آن اششای اربعه است که خون صحیح بقدر لائق
هر عضو در قذایش رسد و هم آنکه خون خود بر صحت اعتدال قوام خود باشد سوم آنکه آنچه اعصاب برای تقویت در هر عضو رسیده اند صحت
و قوت خود باشند چهارم آنکه هر عضو در ترکیب و اعتدال مزاج خود صحیح باشد پس مادام که این هر چهار بر اعتدال خود باشند ورم
نمیشود و چون از حد اعتدال در اینها انحراف حاصل شود ورم پیدا میکند و معنی صحت عضوی آنست که کار خاص آن از آن
بخوبی صادر شود و در آن کدام مرض نباشد مثلاً در ریه ورم یعنی ذات الریه بر یکاش نباشد و در گرده و مثانه حجر یا رمل نبود
فتن کس و ورم بر دو قسم میباشد یکی که بوش که از اجزا ادگوبید و دوم که آنیک که آنرا من من نامند العلامات اما علامات ورم
ساد پس این هم بر دو قسم اند یکی لوکل و آن علامات مختلفه بعضو واحد متوزم میباشد مثل زیادتی مقدار ورم کان می چوشل یعنی تری
که در افعال طبیعی بدن و دیگر عضای غیر متوزمه بسبب ورم عضوی یافته میشوند مثل سرعت نبض خشکی دهن در ورم حار اما علامات
مختلفه بعضو متوزم پس پنج اند یکی آنکه رنگ عضو متوزم از حال صحت متغیر میشود دوم آنکه مقدار آن از مقدار اصلی زیاد میگردد
سوم آنکه حس عضو متوزم زیاد میشود چهارم آنکه حرارت عضو متوزم بوزم عادی زیاد از حرارت اصلی عضو میگردد پنجم آنکه در کار
خاص عضو متوزم تغییر واقع میشود اما تغییر رنگ پس اکثر آنست که در عضو که از رنگ غالی بود مثل میو کس میبرن لثخ یا خود طمخ
و جلد بدن در وقت ورم بر آنها سُرخی ظاهر و غالب میشود و گاهی مثل رنگ خاکستری بران یافته میشود چنانکه وقت متوزم شدن
عنبیه رنگ خاکستری بران یافته میشود سُرخی نییاشد و همچنین چون بکس میبرن مثانه و اما متوزم شوند قدری سیاهی بران
دید میشود و هرگاه سُرخی بر عضو متوزم ظاهر شود آن هم گاهی مثل دم سُرخی میباشد و درین وقت سبب آن قسم ثانی

بنا بر شفا کس که در حد اعتدال است ورم در بدن پیدا نمیشود

اینک خون که اکثراً کان حیثیت مثل است بود و گاهی سرخی ورم اقم یعنی باطن تیرگی میباشد و درین وقت سبب آن اشک
 قسم اول اجتماع خون کما یسفا کان حیثیت مثل است میباشد یعنی درین قسم ورم هر دو قسم اجتماع خون یافته میشود و هرگاه سرخی
 باطن تیرگی بر ورم یاخته شود همراه آن ضعف و کمزوری هم میباشد و با لجه سبب حرمت ورم آنست که هرگاه عروق منار
 بسبب ورم وسیع میشوند و در آن خون سرخ زیاد می آید سرخی بر جلد غالب میشود و آن تغییر در مقدار عضو پس سبب میشود
 اول از زیاد شدن خون درین عضو ورم بسبب آنکه چون از خون مواد لحم میریزد مقدار لحم زیاد میگردد سوم آنکه چون
 سیلوا زیاد درین مواد میباشد هم ازین مواد پیدا میشوند از آن هم مقدار عضو زیاد میگردد و اعضا باید است که این زیادتی
 مقدار عضو هم در ورم باعتبار اعضا مختلف میباشد مثلاً هرگاه ورم در غشای خانه دار افتد مقدار عضو بسیار زیاد میشود و هر
 ورم در عضو صلب مثل عظم شود زیادتی مقدار عضو از مقدار طبیعی آن قلیل میباشد مثلاً هرگاه ورم چشم در میوکس میبرن باشد
 پس چون که زیر آن غشای خانه دار است لذا ورم آن زیاد میباشد چون در ملتحمه که جسم صلب است ورم پیدا شود مقدار آن زیاد
 نمیشود و همچنین هرگاه در حرطه انشین ورم پیدا شود کثیر المقدار میباشد سبب اینکه در آن غشای خانه دار زیاد است و هر
 در نفس خصیه که آن جسم صلب است و در آن غشای خانه دار قلیل است ورم حادث شود مقدار آن زیاد نمیشود و کما در ورم
 استخوان و رباط هر چند ورم زیاد باشد لیکن مقدار آن از مقدار طبیعی بسیار زیاد نمیشود و اما تغییر در عضو پس آن هم به دو سبب
 میشود اول وقت ورم حس در عصب حساس و ریشته های آن زیاد می آید دوم آنکه چون از ریشته مواد از خون جعبه زیاد
 منفر میشود ازین سبب احساس ورم زیاد میشود و زیاد متاخری میگردد و گاهی در او در بعضی اعضا مثل عصب چشم که در آن
 قوت با صره است یا عصب گوش که در آن قوت سامعه است وقت ورم درونی شود بلکه در ورم عصب چشم در نشیدن برق
 زیاد دیده میشود و در ورم عصب سمع آوازهای دوی و غیره را که در خارج موجود باشد در نفس زیاد میشوند و کما در ورم شانه
 و معای مستقیم اگر چه در ورم میشود لیکن گاهی عوض در وقت دافعه آنها قوی میگردد و بار بار بول یا بار بار دفع کردن متداول
 و گاهی در ورم با اعتبار عضو متورم فرق میباشد مثلاً هرگاه در عضو صلب مثل استخوان ورم پیدا شود در ورم زیاد میباشد
 زیرا که در آن انما ز شدید میباشد و هرگاه در عضولین ورم حادث شود در ورم کم میباشد زیرا که عضولین بسبب پخت خود سوج
 میشود ازین جهت انما از عصاب زیر ماده زیاد نمیکرد و لذا گفته اند که هرگاه مقدار ورم زیاد باشد در ورم کم میباشد و چون
 مقدار ورم کم باشد در ورم زیاد میشود مثلاً در ورم ملحمه مقدار ورم کم و در ورم زیاد است و در ورم میوکس میبرن چشم ورم
 زیاد و در ورم میا شد و ایضا ورم باعتبار اقسام او را هم در ورم مختلف میباشد مثلاً هرگاه ورم در غشای خانه دار
 حادث شود مثل آن است که در ورم میا شد و هرگاه در میوکس میبرن ورم پیدا شود در آن بطور سوزش و گرمی میباشد
 که در بعضی از اصا ک میکند و هرگاه در غشای ریشته در مفاصل ورم حادث شود ورم متد و ضاع یافته میشود و غشای خانه دار
 هم از ورم در بطور حرقت و سوزش پیدا میشود و هرگاه ورم در کرده یا خصیه پیدا میشود در آن در بطور مسلک یافته میشود و این

در ورم کثیر المقدار در ورم کم و در ورم ضعیف المقدار در ورم زیاد میباشد

بایان غایبه و افادات کامرنی

در دور تو و عالی آنها منبسط میگردد و همراه آن اکثر طبیعت خود متصرف میشود و قوی می آید یا غشی طاری میگردد و ایضا باید دانست
 که اگر چه درج او را کم سنائی نمودی است لیکن گاهی از ان کار صدیق حاصل میشود چه بسبب درج حضور ابارام میبارد و در ان
 آنچه تحمل و صفت کبریت کار در ان پیدا میشود از ان محفوظ میماند و از آرام بانی قوی میشود و ایضا باید دانست که فرق درج
 درنی و در غیر درنی بکنند و چه کرده میشود اول اینکه آنچه درج بسبب درم پیدا میگردد آن از غم کردن حضور زیاد میشود و این حال
 عضوی است که در ان وقت درم درد میشود اما عضو که در ان درد نمیشود مثل عصب چشم که در ان حس البصر میباشد پس در ورم
 آن چون چشم غمگین و در خشدن برق زیاد محسوس میشود اما باید دانست که گاهی درم در مفصل درک میباشد و بسبب این که
 در در محل که محسوس میشود و از ان مریض گمان میکند که مرض و ورم در زانو است لیکن چون محل زانو غمگین گردد از ساق زیاد
 نمیشود و چون محل درک غمگین گردد در زیاد محسوس گردد و ازین طریق حاصل میشود که سبب در ورم است و طریق استخوان است
 که بای مریض آتشید و برکت پادست از تند پارز ان دوست زنده تا بسبب آن مفاصل درک با هم خندیده از خندیدن هر دو در
 محل ورم در زیاد میشود و ایضا باید دانست که درم استخوان یا در ورم غشای ریشه دارد و اکثر وقت تمام زیادتی و شدت
 میکند فتنه که آما زیادتی حرارت عضو پس بد آنکه سبب از زیاد حرارت در عضو متورم به ورم حار و امر میباشد
 اول زیادتی خون در ان و دوم از زیاد شدن حرکت در تولید سیلها میشود اما اینکه چه قدر حرارت بسبب خون است
 و چه قدر حرارت از حرکت تولید سیلها حاصل شده پس این امر سخن بحد نبوت نه رسیده لیکن بحسب امتحان این قدر است
 که خونی که در محل ورم میباشد زیاد حار بود از خونی که از بدن در آنجائی آید و هم از خونی که از عضو متورم به بدن باز پس
 میرود و هم باید دانست که گاهی گرمی محل ورم بسبب زیادتی محسوس میشود و در بعضی نکایت آن بناید لیکن هر گاه بدرجه
 تمام مریض امتحان کند زیادتی آن موافق آنچه بمرض محسوس میگردد ثابت نمیشود مثلاً در بعضی و در حرارت در خارج
 جلد زیاد محسوس میشود اما در تمام مریض موافق آن ظاهر میگردد اما تغییر کار خاص محسوس میشود پیش از آنست که قبل ورم در عضو متورم
 اجتماع خون میشود و بعد آن ورم پیدا گردد و از ان سواد در لحم میریزد پس بسبب آن ازین عضو کار خاص که قبل ورم
 در حال صحت صادر میشد محسوس نمیشود و تغییر کار عضو به موت منجر میگردد که از این جهت در ان وقت در فصل خاص آن تبیل
 و تغییر واقع گردد چنانکه میگویند چنانچه در حال صحت سیل میگویند پیدا میکند در حال درد و تورم خود سیل بیم و مد که آزار
 گویند پیدا میکند پس از فصل خاص خود که تولید سیل میگویند است باز همانند سوم آنکه چون قبل ورم امتناع خون میشود و از ان غذا
 زیاد با این عضو میرسد ازین سبب مقدار آن زیاد میگردد و از ان هم فصل خاص آن صادر نمیشود مثلاً در نفس عظیم مفصل
 زانگشت بر محل غلیظ میشود و گاهی در ورم عظیم ساق این استخوان طولی میگردد و ازین زیاد شدن مقدار حرکت از
 راجل چنانکه قبل از ورم ساق صادر میشد بعد ورم نمیشود و ایضا باید دانست که هر گاه ورم حار در اعضای ظهرو
 عاوش شود اما استخوانی که مخصوص به عضو متورم اند محسوس مظاهر میباشد اما هر گاه ورم در اعضای باطنی باشد

شود پس بجز در علامت دیگر ظاهر نشود یکی در دم نقصان در فعل خاص عضو متورم چنانکه در ورم ریه خون سانس میشود و در
دم کرده بول قلیل می آید یا الموی پیدا میشود و در ورم قلب دوران خون سریع میباشد زیرا که دل بسبب ورم از انقباض خون
در خود سبب میکند و متنازی میشود لهذا بزودی آنچه در آن از ریه میزند و آنرا بدن میسرستد و از عود دفع میکند و ازین سبب خلیل
در اجزای حرکت دوران خون بداه می یابد و در ورم شانه هم عمل در متنازی بسبب زیادتی در متجمع میشود و کاشش همین است
که بول را اگر کرده قطره قطره کرده می آید در خروج ساند بلکه خون از اجتماع آب در خود بسبب ورم متنازی میشود لهذا
بار بار چنانکه از کرده در آن میریزد همچنان بلبه بلند از خود موی خارج دفع میکند و اما علامات کالشی کچشتل یعنی آنچه بطور
تغییرات احتمال طبعه بدن در ورم حاد یافته میشوند پس مثل حرارت جلد بدن است که زیاد میگردد و خشکی بر جلد غالب میشود و
حرکت دل سریع میگردد و خشکی درین و قبض شکم پیدا میشود و مقدار قاروره قلیل و کثیر اصغ می باشد و حشی موسوم بانفلا می باشد
پیدا میشود و لیکن این علامات زیاده وقتی یافته میشوند که ورم کم بود یا در عضو رئیس یا شریف باشد اما اگر ورم قلیل بود یا در
عضوی باشد که آن عضو از اعضای مرده و غیر نافع و موثر برای جمله بدن باشد مثل قلعه که حکم از جلد پس هرگاه ورم
درین عضو پیدا شود این علامات یافته نمی شوند و ازین ثابت نمیکند که وجود این علامات در هر ورم حاد در غیریت بخلاف
علامت نفعه عضو متورم و ایضا هرگاه ورم بسبب غیره یعنی مثل ضربه و متعلق پیدا شود درین وقت هم علامات مذکوره که یافت
میشوند اما هرگاه ورم حاصل بسبب بسته پیدا شود مثل اینکه از یادتی یا خرابی خون حادث شود درین وقت علامات مذکوره
تشریح قوی موجود میشوند و چون علامات مذکوره تفصیل در جمیع انفلا میثری نوشته شدند و آن درین ورم میباشد پس که علامات
مذکوره را بنجا تفصیل ضرورت است که بنابر تعلیم کافی است وقت ضرورت بیان نمی نگردد اینها اما اینکه
انجام ورم حاد کدام میشود پس باید دانست که یکی از انجام آن بطور زردیوشن میشود و آن نفع رای مملو و ختم زای می خورد
سکون جاد و کسر لام و ختم بای نشانه استخوانی و سکون و او دفع تخمین مجرب و سکون نون یعنی رفع شدن است یعنی ورم ازل
میشود و عضو متورم بر حالت اصلی خودی آید خواه خود رفع شود یا بهلاج نائل گردد و درین صورت اول در ورم گری ورم
رفع میگردد و من بعد ورم در یادتی مقدار کم میشود بعد از آن تغییر در رنگ عضو از رنگ اصلی شده بود نائل میگردد و بعد آن
آنچه علامات کالشی کچشتل بودند نائل میشوند و این حالت در ورم حاد هرگاه در بدن خفصع یا خفصع پذیرد خرده بین دیدن
معلوم میگردد که در آن اولاً آنچه عروق صغیر وقت اجتماع خون و ورم وسیع شده و آنرا خون کثیر آمده و منجمد شده بود منقبض
خون بجز را از خود دفع میکند و بعد از قاع خون قاسد منجمد خون صالح رقیق درین عروق داخل میشود و همراه این خون صالح
طبعی آنچه سیلما که وقت ورم در عضو متورم پیدا شده بود در رقیق شده در عروق صغیر داخل شده پذیرد خون صالح
ازین عضو دفع میشوند وقت جاذب این عروق قوی میگردد و هر قدر جسم خود سرخ و سفید و فایبرن خارج عروق
مجموع بوده رقیق شده باز در عروق صغیر که از آنها بر آمده بود و در آنها داخل میشود و ایضا درین وقت غده های بدن هم

میرید می شود و این اجسام در خارج عروق جمع می باشد جذب یکدیگر پس ازین حرکات حالت موسوم به زردیوشن پیدا میشود
 و عضو بر حالت اصلی خودی آید انجام دوم آنست که حالت زردیوشن پیدا کرد و لیکن با تمام نشود بلکه قدری ورم در عضو
 متورم کم شده در عضو دیگر ورم پیدا شود بطور انتقال این بلغمت اگر نریزید یا نشاید کسب میم و سکون یا ای نشانه تخالی و فتح
 های هندی و سکون الف و کسرت و سکون بین همه و فتح های هندی و سکون الف و کسرت های همه و سکون بین همه یعنی
 منتقل شدن ورم از عضوی بعضوی دیگر نامند و این در نفوس و وجع مفاصل زیاد مشاهده میشود که ورم یک عضل کشنده
 مفصل دیگر متورم میگردد و گاهی در سوزاک هم دیده میشود که چون ورم میوکس میسرن مجری بول کم میشود فوراً ورم خصیه پیدا میکند
 و گاهی ورم حاره و صورت دیگر مولد ورم و منتقل میشود یکی آنکه در عضو یک هست در جهان عضو منبسط میشود مثلاً اگر در جای
 از جلد باشد فساد آن در همان جلد موثر شده ورم در آن در جای های دیگر آن پیدا کند ورم حاره در عضوی پیدا
 شود و از فساد آن اعضا ی دیگر هم متورم شوند و این ورم اول بر طرف شود چنانکه هرگاه در غشای خانه دار پیدا شود از آن
 در غشای ریشه دار و از آن دیگر اعضا فساد آن موثر شده ورم پیدا کند چنانکه هرگاه ورم در زخم ریه در عرض سل قریب
 غشای پهلوی باشد از فساد ورم ریه غشای پلورا اکثر متورم شده ذات البطن پیدا میشود یا از ورم میوکس میسرن چشم ملتحمه
 متورم میشود و میوکس میسرن صحیح گردد و لیکن از ملتحمه طبقات دیگر متورم میشوند تا آنکه در جمله اجزای عین ورم و فساد پیدا
 میشود انجام سوم آنست که از ورم حاره آب جدا شده در خریده غشای آبدار ریخته می شود زیرا که در ورم غشای آبدار
 قایلین و جسم خرد سنج و سفید کم می باشد ازین سبب بعد ورم آن اکثر آب در خریده جمع میگردد چنانکه در ورم خصیه دیده میشود
 و گاهی این آب ممتاد در خریده مذکور میماند زیرا که در غشای مذکور قوت جاذبه کم می باشد انجام چهارم آنست که عضو متورم با هم
 چسبیده میشود و این وقتی است که آنچه آب از خون جدا شده ریخته باز در عروق صغائر منجذب شود قایلین باقی مانده سیلها از آن
 متولد شوند و از سیلها ی مذکوره ریشه با حادث شده از آن مثل غشای خانه دار پیدا شده با هر دو توی غشای آبدار چسبیده پس آن
 هر دو توی آن با هم چسبیده یکدانه شوند و این ورم غشای آبدار پهلو که سستی به پلوراست در ذات البطن دیده میشود و گاهی از
 علاج هم این انجام پیدا کرده میشود چنانکه در علاج بالی و در ویسل یعنی ایشمارع و سخمی آب و خصیه علاج باین نحو میکنند که
 اول آب از خریده بیضه برمی آورند بعد در سفیدی که از آن آب بر آورده بودند و ای مورم مثل براندزی یا شکر او دین می نهند
 تا ورم قوی که در آن قایلین یاده بود در خریده غشای ریزه و از آن غشای مذکور چسبید پیدا شود پس درین وقت بعد ورم
 آنچه در آن آب خون و سفید کویضه و جسم خرد سنج و سفید می باشد در عروق صغائر منجذب میشود قایلین باقی مانده از آن
 ریشه با پیدا شده جو سطر این ریشه با غشای مذکور چسبید بعد آن رفته رفته این عضو به مقدار طبیعی و اصلی خودی آید و گاهی
 ازین مواد که از ورم ریخته غشای خانه دار پیدا میشود چنانکه در ورم غشای پهلوی غشای خانه دار پیدا شده باعث چسبیدن
 غشای پهلو میشود بلکه از آن اول مختصر وقت پیدا میشود و در آن سر این آورده و اصحاب جدیده حادث میشوند بعد از آن

درم قوی آنست که در زمان قایلین از آن جدا باشد

درم قوی

ریش در این بطن که در وقت شکستن استخوان میشود بعد در غشای ریشته دار مذکور فاسفت افلاکم از خون میریزد و اگر در این
 آن این جسم غرضی و غشای سخت بطور استخوان میشود و انجام نگیرد است که از درم حار ریم پیدا میشود و این وقتی هست که این
 مواد از خون در لحم ریخته در آن فابرن کم و جسم خود سرخ و سفید زیاده باشند و درین آب استعداد و لیاقت تولید
 ریشها نباشد و در عروق صغار قوت جاذبه کم باشد بالجمله هرگاه سبب خرابی و کمزوری خون یا کمزوری عضو درم حار و در
 زیاده مانع ریم پیدا میشود اما اینکه ریم چه چیز است پس باید دانست که ریم همان لاکر ساگونست است یعنی آب خون است که در
 پیدا شده در لحم ریخته و در آن آب خون و سفید بیضه و فابرن وسیل کیلوسی و نقطه های سفید خرد میباشد که از آن با سیل
 پیدا میشود اما ریم طبیعی پس آب جسمی است رطب سیال قدری غلیظ مستوی القوام کثیف ناشفاف که بران گاهی زردی تلیلی
 و گاهی قدری سبزی غالب میشود و اکثر در آن لزوجیت میباشد و طعم آن شیرین بود و اکثر از بو خالی میباشد و گاهی در آن
 بوی عفن هم میباشد و این وقتی است که ریم در استخوان یا در اعضا پیدا میشود و این صغیر از آب خالص مبدیه ثقیل الوزن میباشد
 انداز هرگاه آنرا در آب اندازند در آن راسب میشود و هرگاه ریم در نظر فی گرفته تا زمانی معتدیه دارند از آن دو چیز پیدا میشوند
 یکی آب که بالای آن می آید و درین آب سفید و بیضه و اجزای دیگر در اصل خون میباشد یعنی قدری ناک قدری فاسفت
 که همراه آب خون در گوشت ریخته شده بود موجود میباشد اما هرگاه ریم از استخوان گرفته شود در آب آن فاسفت افلاکم زیاده
 میباشد زیرا که خود استخوان فاسفت افلاکم زیاده میباشد و آنچه از آن نشین میشود در آب مذکور در آن فابرن وسیل کیلوسی
 و نقطه های سفید خرد که از آن سیل ریم پیدا شده بود و هم سیل های ریم و هم نقطه های سفید که از مردن و فاسد شدن و
 رقیق گشتن لحم عضو مستورم همراه ریم می آیند موجود باشد اینها باید دانست که هرگاه ازین ریم نشین شده باشد بقدر یک یا پنج
 گیرند و آن یک یا پنج را برد و هزار و پانصد حصه یا بر سه هزار حصه انسیسم کنند موافق کیمت آن از سه هزار حصه مقدار
 سیل ریم صغیر میباشد و همین سیل ریم طبیعی در شکل دور میباشد و بر دیوار آن قدری کدورت و در جوش سیل مذکوره
 یک نقطه کبیر که آن هم سیل است و باقی نقاط صغیر میباشد و این احوال و اوصاف ریم طبیعی که بیان کرده شد
 بعد بر آوردن از بدن دیده میشوند و چون ریم را وقت بودن آن در بدن بزرگ خوردن بین در مسدود بانهض
 بینند معلوم میشود که در سیل ریم قدری حیات میباشد که سبب آن مثل حیوان حرکت میکند و از آن حرکت در آن صور مختلف
 پیدا میشود و هم در آن قوت جاذبه است که سبب آن نقاط دیگر را که در آب خون گردان باشند جذب میکنند و سبب آن
 نقطه های سطحی است که در آن نقاط پیدا میشوند و هم در این سیل که در آنم نقاط کثیره اند و این نقاط در غذای نقطه متوسط
 در جرم سیل صرف میشوند و باین اسباب نقطه متوسط هم سیل میشود و از آن سیل های دیگر پیدا میشود و همین نقطه ریز ریم
 زیاده پیدا میشود و این بیان سیل ریم طبیعی است که آنرا بلغت انگریزی میباشی کبرای بود و کوی تختانی و لام و کسرتا شغایه
 و سکون یای تختانی یعنی ریم حیدرست و گاهی لا ذیل یعنی لام و سکون العت و فتح و ال مهله بندی و بای موجوده سکون

سیل ریم طبیعی در میان

لام یعنی لادن و جیم نامند اما در بیم غیر طبیعی پس می‌آید آن مدور می‌باشد بلکه بر شکل مختلفه بود و بیم معده از طبیعی
 ضعیف می‌باشد زیرا که در آن کمزوری زیاد بود و بیم غیر طبیعی را با اعتبارات مصلحه نزل که مخصوص آن در چنانچه هرگاه با غایت اینست
 از اینسی لاس بکسرین مصلحه و سکون یای نشانه تختانی کسرتون و سکون یای نشانه تختانی کسرتون الف و سکون سین مصلحه یعنی از نشانه
 سخن درینا مندر هرگاه رقیق القوام و گرم باشد آنرا اگر بس فسخ الف و سکون یای نشانه تختانی و کاف و فتح رای مصلحه سکون یای نشانه
 رقیق و مانی نامند و هرگاه مختلف القوام مثل دوح باشد آنرا کردی فسخ کاف و سکون رای مصلحه و سکون یای نشانه
 تختانی یعنی دوح آمیخته آب نامند و هرگاه منجمد مثل غیر تازه باشد آنرا چیزی بکسریم فارسی و سکون یای نشانه تختانی و کسرتون
 برای مجرم و سکون یای نشانه تختانی یعنی نیز نامند و چون نسبت نیز هم زیاد غلیظ و خشک باشد و ایت آن در خون جدید
 شده باشد آنرا لار و ششس یعنی لام و سکون الف و سکون سالی مصلحه و کسرتون یای نشانه تختانی و
 کسرتون مجرم و سکون سین مصلحه یعنی مشابه ششم خنجر نامند و هرگاه مده یا بلغم مخلط بود آنرا می‌گویند بکسریم و ضم یای نشانه تختانی
 و سکون واو و ضم کاف و سکون واو و فتح یای موحده فارسی و سکون سین مصلحه یعنی مخلوط بلغم نامند و هرگاه ماب نشانه
 بیم هم پیدا شود و آب مذکور مخلط گردد و آنرا سیر و پس بکسریم مصلحه و سکون یای نشانه تختانی و ضم رای مصلحه و سکون واو و فتح
 یای موحده فارسی و سکون سین مصلحه یعنی بیم مخلط آب مینامند و در بعضی از اقسام مده غیر طبیعی مثل بیم قره مجری اول
 خصوصیت در ذات و در خاص می‌باشد اگر چه بظاهرا این مده مشابه بیم طبیعی باشد و آن نیست که هرگاه بر جلد بدن زخم
 پیدا کرده بیم سوزاک را بران نهند یا در چشم رسانند فوراً درم جاری می‌سیند بخلاف مده طبیعی که از آن با این تخم در مضمون و گویم
 پیدا نمیشود و اینها باید دانست که از حرکتی که مده در بدن پیدا میشود آنرا بلغمت اگر نری سبب پیوریشن یعنی مصلحه
 و سکون یای موحده فارسی و کسرتون یای موحده فارسی دیگر و ضم یای نشانه تختانی و سکون واو و کسرتون یای
 نشانه تختانی و فتح سین مجرم و سکون لادن یعنی حرکت ساختن بیم مینامند و آن نیست که آنچه مواد از خون در لحم ریزد از آن
 نقطه سفید کیلوی و جسم سفید خود دومی سلهای مده میشوند و چون مده پیدا شود پس اگر درم در اعضای ظاهره و قریب جلوت
 از خود بیم جاری میشود چنانکه در مده ورم بکسرتون مجرم است خود مصلحه مده است از چشم جاری میشود اما هرگاه ورم در اعضا
 باطنه مثل غشای خانه دار که زیر جلد است یا در لحم جگر مجتمع شده بیم و در آن اقتدا از آن دل پیدا شود و دل نیست
 که درم مثلاً در غشای خانه دار پیدا شود و خون در هر ورم جای که اجتماع خون بود در آن جا بجا خصوصاً در وسط و در آن خون
 نهد میشود لئان در وسط این ورم غشای خانه دار هم جای که در وسط آن حرکت خون نهد مده آنجا ریشه های لحم مذکور می‌زند
 و از آن ریشه های مده میل بیم پیدا شده روز بروز بیم زیاد میگردد و درین وقت طبیعت باذن خالقها بحفظ اینکار
 در بدن منتشر شده و دیگر اعضا فاسد و خراب سازد و در این ورم فایزین را از خون زرد پانده کرد و درم مصلحه پیدا میکند تا آن
 انتشار بیم را منع کند و بیم غشای گرد این بیم پیدا میشود و در آن بیم مجوس و معتس میگردد و از انتشار خود در جای دیگر بازماند

بابت حرکت پیدا شدن بیم

بابت طبیعت دل

بیمیه از بیم در

گردونی رقیق شود یا سستی آن کم و سفیدی آن بسبب زیاده شدن اجزای خرد سفید زیا و هتود یا فساد و خرابی خون باشد چنانکه در پائینا یعنی پیداشدن بیره در خون میباشد هم بکم پیدا میشود سوم آنکه هوای خارجی اندرون رحم بر آن از نهم ریم پیدا میشود زیرا که بسبب رسیدن هوای خارجی نقطه سفید کیلوسی میل ریم پیدا میکند لذا مستر شتر میماند که موصدا استعمال کار با لک است بر جرح انداختن فرموده اند که در هوای حیوانات صغیر میباشند که از رسیدن آنها در نهم فساد پیدا شده ریم متولد میشود و اگر هوا در رحم نرسد با پارچه تر کرده با کار بوکک ایستد بزخم باشد که بسبب آن هوا از حیوانات صاف شده در نهم رسد ریم پیدا نمیشود چهارم آنکه گاهی استعداد عضو خاص معین بر تولد ریم مستعد است مثلا در ورم غشای خانه دار ریم زیاده در ورم غشای ابدار ریم کم پیدا میشود و ایضا در ورم غشای ریشته دار ریم زیاده و در لیسکل قلیل میباشد و در ورم غشای خانه دار فابرن کم و در لیسکل به نسبت درم غشای ریشته دار زیاده میباشد و در ورم میوکس میبرن کر لیسکل بسیار زیاده و فابرن کمتر میباشد این سبب در آن ریم زیاده پیدا شده خود جاری میشود و بنا بر این قاعده می بایست که در ورم میوکس میبرن غشا پیدا نشود چه در ورم آن فابرن که ماده تولد غشا است کم میباشد لیکن گاهی بسبب فساد و خرابی خون یا کموری غشای در ورم میوکس میبرن هم غشا پیدا میشود چنانکه در کروب و دنتر یادیده شده و همچنین از خرابی خون در ورم غشای ابدار مثل بلور هم ریم گاهی پیدا میشود پنجم آنکه بسبب استعداد ورم خاص هم ریم پیدا میشود چنانکه در ورم سوزاک استعداد تولد ریم زیاده است و همچنین در ریفان ریم بی بی ریم در چشم زیاده پیدا میشود و متعدی میگردد اما اینکه در چند مدت ریم و در ورم جاری میشود پس باید دانست که اکثر چون ورم حار قوی تا بسه روز ماند و سان تولد ریم شروع میشود و اگر در ورم حار زیاده قوی نباشد مدت تمام در آن کم پیدا نمی شود اما اینکه بعد از انفجار و مل ریم تا چند مدت جاری میماند پس بدانکه اگر در مل پیدا شود و لائق صحت و اندامال باشد بعد از انفجار و واقع مقدار خود چند روز جاری میماند اما اگر ناصور شود مدت تا جای مانده همچنین اگر در ورم در کدام غده شود و مجتمع شده و مل گردد مثل غده حالبین یا غده های گردن یا در لیبستان مریض که آنهم در ورم غده های شدی است پس در ورم مایل هم ریم در تمام جاری نمی ماند و گاه گاه دیده میشود که هر کجاست که معاد بتولید ریم شود ریم زیاده پیدا میکند چنانکه در بزیکا ایش کرانک یعنی سرخ مزمن که از ورم جاری پیدا میگرد و همراه بلغم ریم هم در تمام پیدا میشود اما علامات تولد ریم پس اینهم بر دو قسم اند مثل علامات ورم حار یکی توکل یعنی علامت مختصه معنوی که در آن ریم پیدا میشود دوم کالسنی مثل یعنی علامتیکه بطور نقصان افعال بدن بطور عام پیدا میشوند اما علامات مختصه پس بدانکه در ورم میوکس میبرن کدام علامت پیدا شدن ریم میباشد جز اینکه همراه بلغم ریم می آید اما هر گاه ورم در لحم یا در نمد باشد پس وقت پیداشدن ریم شرابان معنوی زیاده پیدا میگرد و مقدار ورم هم زیاد میشود و تعداد بر جلد بدن زیاد محسوس میگردد و چون بر ورم سر انگشتان نهاده نمزدو سحر یک کند در داخل ورم حرکت ریم مثل حرکت جسم رطب سیالی محسوس میشود چنانکه آب و شکر از غمز و تحریک حرکت میکند

طبله دوم در امراض عامه باب دوم در امراض

طبله دوم در امراض عامه

طبله دوم در امراض عامه

نی توی در آن درک میشود و بیشتر بر ظاهر جلوه چنان دیده شود که گویا سرش محلول آب را بران طلا کرده اند من بعد چون بکم پیدا
 شود بر جلد در خشننگی نما هر سگی و و گاهی بجز درم و حرکت ریم در باطن دیگر سلامت هیچ نبود اما علامات عام پس اگر
 یل در ریم کم پیدا شود که ام علامت از علامات عامه یافته میشود خصوصا اگر ریم لغو تولد جاری ماند چنانکه در درم ریم کم
 شود اما اگر ریم زیاد پیدا شود در درم ممتنع ماند چنانکه در ویدیکه کب پیا شد پس درین وقت می موسوم با انفلا م قیری کم
 میگردد و بار بار بر بدن سردی و گرمی موسوس شود و گاهی لرزه بشدت می آید و کنگ فور یعنی تب دق که بسبب افتادن
 ریم میشود پیدا میگردد و خصوصا هر گاه ریم زیاد جاری شود مثل اینکه در بیا کب بجانب ریه منفر شود یا بجانب طبعیت
 یکن ریم مقدار کثیر خارج شود و جاری ماند درین وقت تب دق ضرور پیدا میشود و گاهی درین وقت در اطفال غیر اطفال
 م حالت موسوم به مراز مفتح ریم در ای ممله و سکون الف و زای موم و فتح میم و سکون زای موم زانی که آن خشکی و لاغری
 بن است عوض کنگ فور پیدا میشود و چون این حالت پیدا شود درین وقت اکثر در جگر با عضوی و اگر جسم موسوم به
 بن ای زای جنسایش مفتح الف و کسر میم و سکون لام و فتح الف و کسر یای مفاه تحتانی مخفف و سکون وال مندی
 لسه وال مندی دیگر و سکون یای مفاه تحتانی مفتح جیم و نون و سکون رای ممله و فتح الف و سکون یای مفاه تحتانی
 تخمین موم و سکون نون یعنی جسم مشابیه بطبوع برنج یا نشاسته محلول آب که آن ناقص و خراب است بر سر زرد و از نختن
 ن عضوی که در آن ریخته ضعیف و از کار خاص خود قاصر با عاجز میشود چنانکه از نختن جو بر گل در ریه کار ریه خراب میشود و ازین
 سبب مریض هلاک میگردد و اینها باید دانست که چون ماه در درم جار پیدا شود انجامش بر لو مفتح میشود یکی آنکه بعد از این
 زرد عروق صفار جذب شده و در خون داخل شود و این و ممتی میشود که ریم رقیق شده مثل آب گردد و بر صورت ریم آبی
 اند و بعد آن مقدار عضورفته زنده تلیل شده بر اصل مقدار خود می آید و صحت میشود دوم آنکه مقدار ریم کم
 زیاد شود و آنچه لحم بالای محل تولد است تبدیل شود شده ریم تا جلد رسد و از غمز و غنظه ریم جلد منفر شود و ازین
 ده جاری گردد و تبدیل بالتمام دفع گردد و بعد از تمام آن زخم دمل باقی ماند آن زخم به السر مفتح الف و سکون لام
 فتح سین ممله و سکون رای ممله در لغت انگریزی نام کرده میشود و بهم با بد دانست که انجام ششم انقل مشین است
 حالت موسوم به السر مفتح الف و سکون لام و فتح سین ممله و کسر رای ممله و سکون یای تحتانی مفتح تخمین
 سکون نون پیدا شود و آن حرکتی است که بسبب آن السر پیدا میشود و اینهم چند قسم است یکی آنکه بعد از این
 درم حار و متولد شدن ریم در آن جلد با میوکس میسرن که در آن ورم شده بود از د یا فتن غذای خود میسرد
 در ریشه ریشه شده همراه ریم دفع میشود و بعد آن زخم باقی ماند به السر مفتح موسوم میشود چنانکه در و ماسل اکثر این
 حالت یافته میشود که بعد منفر شدن دمل سیلان مده آنچه زخم باقی ماند بان موسوم میگردد و دوم آنکه بعد از شدن
 درم قدری مواد از خون در لحم میسرد و بعد نختن بعضی آن القباب بعضی دیگر بجه میشود و بر درم آنچه عروق

بسیار کیفیت صورت حالت در درم از درم اطفال و غیره

